

آمریکا و توافق ایران با چین

نزدیکی تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی به یکدیگر که منشأ اصلی نگرانی مقامات آمریکایی و غربی از دهه‌های قبل به‌شمار می‌آید، متاثر از الزامات نظام بین‌الملل در حال گذار و در پی وابستگی متقابل چین و ایران در حوزه‌های مختلف اقتصادی به‌خصوص تکمیل راه ابریشم جدید و تامین پایدار نیاز انرژی، در حال تحقق و عینیت‌یافتگی است.

به گزارش سایت خبری پرسون، علیرضا اسماعیلی مازگر نوشت: در نگاه اول ممکن است مبدأ زمانی نگرانی مقامات آمریکایی، سفر شی‌جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین به ایران در ژانویه ۲۰۱۶ باشد که طی آن توافق همکاری‌های راهبردی ۲۵ ساله به ایران پیشنهاد شد. اما مبدأ زمانی این نگرانی به سال‌های قبل‌تر و به اوایل دهه ۹۰ میلادی بازمی‌گردد؛ سال‌هایی که به‌دنبال فروپاشی شوروی و افول کمونیسم، غرب و نظام لیبرال-دموکراسی به‌دنبال ایجاد سیستم تک‌قطبی و تسری هژمونی خود به همه جهان و تثبیت جایگاه ابرقدرتی ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت در نظام بین‌الملل بود.

تلاش غربی‌ها در این جهت بیش از توفیقات میدانی، در تئوری‌های مشهور آن دهه همچون: «نظم نوین جهانی»، «هژمون جهانی»، «دهکده جهانی و کدخدا»، «نظام بین‌الملل سلسله‌مراتبی» و... بروز و ظهور یافت. در آن مقطع زمانی آنچه بیش از همه نگرانی اندیشمندان برجسته غربی و آمریکایی را در مسیر ایجاد نظام تک قطبی موجب می‌شد، تجدید حیات اسلام سیاسی و اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی در مقابل غرب بود، نگرانی‌هایی که گویا سه دهه بعد و در سال ۲۰۲۱ به واقعیت پیوست.

در این نوشتار، ریشه‌های نگرانی آمریکا و کشورهای غربی از موافقت‌نامه راهبردی ایران و چین از دو منظر نرم‌افزاری (فرهنگی-تمدنی) و سخت‌افزاری (اقتصادی) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تحول در ماهیت منازعات بین‌المللی و نگرانی از اتحاد تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی:

ساموئل هانتینگتون، استاد برجسته دانشگاه هاروارد و نظریه‌پرداز مشهور آمریکایی، به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و افول کمونیسم، تئوری جنجالی و تاثیرگذار خود را تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» در سال ۱۹۹۳ مطرح کرد. از منظر وی، ماهیت منازعات بین‌المللی پس از دوران جنگ سرد به دلایل قاطعی تغییر می‌یابد و سرشتی فرهنگی و تمدنی خواهد داشت. وی می‌نویسد: در سال‌های اخیر، خطوط گسل میان تمدن‌ها، به‌عنوان نقاط بروز بحران و جنگ، جانشین مرزهای سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد خواهد شد.

هانتینگتون با گذار از ژئوپلیتیک دولت‌محور به ژئوکالچر تمدن‌محور، خطوط سیاستی و حرکتی جدیدی را برای نظام بین‌الملل تحول یافته ترسیم کرد؛ به‌گونه‌ای که در نظام جدید، ماهیت فرهنگی-تمدنی منازعات تعیین‌کننده آینده نظام بین‌الملل خواهد بود. وی می‌نویسد: تقسیم‌بندی اصلی و بزرگ بین ابنای بشر و نیز منبع عمده و اصلی تناقض، «فرهنگی-تمدنی» خواهد بود. اگرچه دولت-ملت‌ها، قوی‌ترین بازیگر در امور جهانی خواهند ماند؛ ولی تناقضات اصلی سیاست جهانی میان ملت‌ها و گروه‌های تمدنی مختلف رخ خواهد داد و برخورد تمدن‌ها بر سیاست جهانی چیره خواهد شد. بنابراین به‌طور فزاینده‌ای بر اهمیت تمدنی در آینده افزوده خواهد شد و جهان تا حد زیادی در نتیجه تعاملات بین هفت تا هشت تمدن عمده شکل خواهد گرفت.

از منظر هانتینگتون، امروزه ممکن است به نظر برسد که تمدن غربی تمدن جهانی است که مناسب همه است؛ ولی این نظر خیلی ساده‌لوحانه و سطحی‌نگر است. در زیرسطح، موضوعات خیلی فرق می‌کند. مفاهیم غالب در تمدن غربی از مفاهیمی هستند که عموماً از اعتبار و میزان فهم کمی در تمدن‌های اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندی، بودایی و دیگر تمدن‌های غیرغربی برخوردارند. با در نظر گرفتن این مطلب، هانتینگتون بر این باور است کشورهای که به این تمدن‌ها تعلق دارند، باید از سه احتمال زیر یکی را انتخاب کنند: کشورهایی مثل برمه (میانمار امروزی) یا کره شمالی ممکن است برای حفظ جوامعشان از فساد ایجادشده توسط غرب، دوری و انزوا را انتخاب کنند.

برخی کشورها ترجیح خواهند داد تا به اردوگاه غرب ملحق شوند و در هر زمینه، از نمونه‌های آنها پیروی کنند و مسیر غربی شدن را انتخاب کنند. برای هانتینگتون، چنین کشورهایی شامل ژاپن، روسیه، کشورهای اروپای شرقی و آمریکای لاتین خواهد بود. ولی بعضی از کشورها، بیشتر ترجیح می‌دهند تا به توازن معینی بین خود و غرب دست یابند. هدف آنها، این خواهد بود که به پتانسیل نظامی و اقتصادی بیفزایند، با دیگر کشورهای غیر غربی بر ضد غرب همکاری کنند و ارزش‌ها و نهادهای محلی خود را حفظ کنند. به عبارت دیگر، آنها مدرنیته شدن را می‌پذیرند؛ ولی غربی شدن را نه.

براساس نظر هانتینگتون، اینها عمدتاً کشورهایی هستند که «ارتباط اسلامی-کنفوسیوسی» را تشکیل می‌دهند؛ ارتباطی که برای به چالش انداختن منافع، ارزش‌ها و قدرت غربی ظاهر شده است. هانتینگتون از غرب می‌خواهد تا برای مقابله با چالش «اسلامی-کنفوسیوسی» همکاری و یگانگی بیشتری را در محدوده تمدنشان، مخصوصاً اجزای اروپایی و آمریکای شمالی ایجاد کنند تا گسترش توان نظامی کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی را محدود کنند.

علاوه‌بر هانتینگتون که بیش از همه بر موضوع مهم شکل‌گیری ماهیت جدید منازعات بین‌الملل بر محور فرهنگ و تمدن تاکید داشته و از آسیب‌پذیری جایگاه هژمونیک تمدن غرب از ناحیه تمدن اسلامی-کنفوسیوسی ابراز نگرانی کرده است، اندیشمندان برجسته دیگری همچون ریمون آرون، برنارد

لوئیس، باری بوزان و هنری کیسینجر نیز آینده منازعات بین‌المللی را فرهنگی-تمدنی ارزیابی کرده و تجدید حیات تمدن اسلامی و اتحاد تمدن کنفوسیوسی با آن را مانع اصلی برتری تمدن غرب در دوران پس از جنگ سرد دانسته‌اند.

بنابراین یک وجه نگرانی غربی‌ها از شکل‌گیری روابط استراتژیک ایران و چین، که وجه غالب، راهبردی و مهم‌تر آن به حساب می‌آید، به پیش‌بینی‌ها، اندازها و هشدارهای متعدد اندیشمندان برجسته غربی در دهه‌های قبل بازمی‌گردد که در قالب نظریه‌ها و تئوری‌های متعدد بیان شده و امروزه شاهد وقوع آنها و نزدیک‌تر شدن نمایندگان اصلی تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی به یکدیگر هستیم که این نزدیکی در قالب امضای موافقت‌نامه راهبردی ۲۵ ساله ایران و چین در حال تحقق و عینیت یافتن است.

وجه دیگر نگرانی غربی‌ها که تابعی از نگرانی اتحاد تمدنی مزبور است، ناظر به سیاست راهبردی چین در احیای جاده ابریشم و نقش کلیدی ایران در تکمیل و عملیاتی شدن آن است که در ادامه این وجه تبعی از نگرانی مقامات غربی از امضای موافقت‌نامه ۲۵ ساله نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد.

احیای راه ابریشم و تشدید نگرانی‌ها از اتحاد ایران و چین

جمهوری خلق چین در پی توفیقات مداوم اقتصادی و به تبع آن کنشگری‌های فعال در عرصه جهانی، با اعلام سیاست راهبردی احیای جاده ابریشم، به نوعی به دنبال احیای سابقه و دیرینه تمدنی خویش است. ابتکار «یک کمربند، یک راه» که در سال ۲۰۱۳ از سوی مقامات چینی اعلام شد، طرحی راهبردی و بلندپروازانه است که بیش از ۶۰ کشور را به‌طور مستقیم درگیر کرده و در صورت تکمیل، نفوذ چین بر اقتصاد جهانی را تثبیت و این کشور را به قدرت اول اقتصادی جهان تبدیل خواهد کرد.

البته روشن است که این ابرپروژه در فرآیند انجام و تکمیل با مشکلات و موانعی جدی مواجه است که مهم‌ترین آن، مخالفت و مقاومت آمریکا و کشورهای غربی با توسعه‌طلبی و هژمونیک‌گرایی چین است؛ چراکه گسترش دامنه هژمونی چین، بالطبع منجر به کاهش قلمرو نفوذ آمریکا و غرب در نظام جهانی خواهد شد. جمهوری اسلامی ایران به دلیل ویژگی‌ها و امتیازات نرم‌افزاری (فرهنگی-تمدنی) و سخت‌افزاری (ژئواستراتژیکی-ژئواکونومیکی)، یگانه کشوری در منطقه غرب آسیا است که می‌تواند چین را در تکمیل مگا پروژه راه ابریشم جدید یاری کند و مانع از اقدامات آمریکا در این خصوص بشود.

اگر به صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت در منطقه غرب آسیا نگاهی بیندازیم، گفتمان مقاومت به رهبری ایران، تنها گفتمان قدرتی است که زیر نفوذ آمریکا و غرب نبوده و می‌تواند مسیر امن گذر راه ابریشم را تضمین کند. وگرنه، خرده گفتمان‌های قدرت نوع‌مانیسم و سلفیسم که حاکم بر کشورهای ترک و عرب منطقه هستند، هویت گفتمانی خویش را در ذیل آمریکا و غرب تعین بخشیده و با اندک فشاری از سوی آمریکا می‌توانند راه ابریشم نوین را مسدود و بی رونق کنند. همچنین با تکیه به جایگاه گفتمانی جمهوری اسلامی ایران در منطقه غرب آسیا، چین می‌تواند نیاز فزاینده خود به انرژی را به‌صورت پایدار و فارغ از فشار منطقه‌ای آمریکا تامین کند.

ایران از نظر ذخایر نفت و گاز، دومین جایگاه برتر جهان را دارد و تنها کشور منطقه است که می‌تواند امکان دسترسی زمینی به منابع سرشار انرژی خلیج فارس را برای چین فراهم سازد. به بیان دیگر، گذرگاه‌های تعبیه‌شده برای ریل و جاده راه ابریشم می‌توانند در کالبد خود دربردارنده شریان‌های انتقال انرژی هم باشند تا تپش قلب این راه تمدنی برای سده‌ها تضمین شود. از این رو، ایران را می‌توان حلقه وصل مطمئن و پل قابل اعتماد اتصال بخش شرقی راه ابریشم جدید به بخش غربی آن دانست. البته طبیعی و روشن است که در مقابل، ایران نیز بتواند از مزایای این همکاری اقتصادی به‌خصوص در خنثی‌سازی تحریم‌های غرب با تاکید بر آمریکا بهره‌مند شود. از این منظر است که می‌توان اهمیت موافقت‌نامه راهبردی ایران-چین را برای طرفین و نیز نگرانی مقامات آمریکایی را از امضای آن فهمید.

در پایان می‌توان گفت، نزدیکی تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی به یکدیگر که منشأ اصلی نگرانی مقامات آمریکایی و غربی از دهه‌های قبل به‌شمار می‌آید، متأثر از الزامات نظام بین‌الملل در حال گذار و در پی وابستگی متقابل چین و ایران در حوزه‌های مختلف اقتصادی به‌خصوص تکمیل راه ابریشم جدید و تامین پایدار نیاز انرژی، در حال تحقق و عینیت‌یافتگی است.

در این قرابت تمدنی و اتحاد راهبردی، از یکسو؛ در بعد نرم‌افزاری، قدرت گفتمانی دو کشور ایران و چین در تقابل با هژمونی تمدنی غرب و آمریکا از قابلیت اعتبار (Credibility) و دسترسی (Availability) بیشتری برخوردار خواهد شد و این امر افزایش سرعت و دامنه هژمونی‌گرایی آنها را به دنبال خواهد داشت که اظهار نظر صریح شی‌جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین در نشست سالانه انجمن بائو علیه هژمونی قدرت‌های غربی به‌خصوص آمریکا را می‌توان در این چارچوب ارزیابی کرد و از سوی دیگر؛ در بعد سخت‌افزاری، وابستگی هرچه بیشتر اقتصادی دو کشور با محوریت احیای جاده ابریشم، تامین نیاز پایدار انرژی چین و خنثی‌سازی تحریم‌های غرب علیه ایران را می‌توان انتظار داشت. حال، با دیرینه شناسی از عمق نگرانی مقامات آمریکایی از اتحاد تمدنی ایران و چین، فهم نگرانی آنها در سطح (امضای موافقت‌نامه راهبردی) سهل و آسان خواهد بود.

توجه: مطلب مندرج صرفاً نظر نویسنده است و رسانه پرسون در قبال آن هیچ موضعی ندارد.

منبع: دنیای اقتصاد